



زیبایی‌شناسی گونه‌های مختلف تشبیه منفی در نهج البلاغه

علیرضا رستمی هرانی^۱؛ ابرهیم باطنی^۲؛ رقیه دانشی مقدم^۳

چکیده

تشبیه از مهمترین ارکان بلاغت و در قلّه اسلوب‌های علم بیان، از دیرباز مورد توجه پژوهشگران زیبایی‌متون ادبی قرار داشته است. در این میان یکی از اقسام تشبیه که کمتر مورد مذاقّه قرار گرفته، نوعی از تشبیه است که هرچند در اصطلاح تشبیه نامیده شده، لکن در نگاه ابتدایی و ظاهر کلام، به جای همانند نمودن میان دو یا چند چیز (مشبّه و مشبّه به) در یک یا چند صفت (وجه شبه)، از آنها نفی مشابهت می‌کند و ظاهر کلام نفی تشبیه است. این نوع از تشبیه منفی در کلمات امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه بسیار به چشم می‌خورد. از این رو با استقرای تمام موارد تشبیه منفی در نهج البلاغه و بررسی آنها به روش تحلیلی و استنباطی این نتیجه بدست آمده است که تشبیه منفی، گرچه در ظاهر نفی تشبیه است، لکن در حقیقت از دویخش تشکیل شده است. بخش نخست و پنهان آن، تشبیهی است که در ذهن مخاطب شکل گرفته و بخش دوم و ظاهر آن نفی مشابهت مطلق است و این خود دارای گونه‌های مختلفی است چون: نفی صحت اساس تشبیه؛ پذیرش اصل مشابهت و نفی تساوی در میزان، مقدار و یا برخی صفات و کیفیات و... که در این مقاله بیان شده است.

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه حضرت معصومه سلام الله علیها قم.

a.rostami@hmu.ac.ir

۲. استادیار گروه حقوق دانشگاه حضرت معصومه سلام الله علیها

۳. دانش آموخته سطح ۴ تفسیر حوزه معصومیه قم سلام الله علیها

واژگان کلیدی: امیرالمومنین، زیبایی‌شناسی تشبیه منفی، نهج البلاغه، نفی مشابهت.

بیان مسأله (مقدمه)

علم بیان، از حوزه‌های گسترده مطالعات زیبایی‌شناسی و بلاغت کلام امیرالمومنین علی علیه السلام در نهج البلاغه است. چرا که حضرت امیر بیان (ع) معانی و معارف ژرف را در جامه‌های زیبایی از جذاب‌ترین جلوه‌های بلاغت ریخته و مخاطب خویش را واله و شیدای خود می‌نماید. در این میان عنصر تشبیه که با ایجاد زیبایی در سخن ملازمت تام دارد، در فراز قلّه اسلوبهای بیانی ایشان است. گرچه نویسندگان متقدم تشبیه را مشارکت چیزی با چیز دیگر در یک معنایی، معرفی کرده‌اند. (نفتازانی، ۱۳۶۰، ص ۱۳۲) لکن در جای جای نهج البلاغه مواردی از تشبیه مشاهده می‌شود که نه تنها در ظاهر کلام میان دو یا چند چیز تشبیهی صورت نگرفته، بلکه نفی شباهت و مشارکت، در میان آنها صورت گرفته است. مانند: «لَا مِزَاتٌ كَالْأَدَبِ» (حکمت ۵۴) هیچ میراثی شبیه ادب نیست. با این وجود برخی پژوهشگران "میراث" را مشبّه و "ادب" را مشبّه به و "سودمندی" و نافع بودن برای وارث را وجه شبه و مشترک در هردو قلمداد نموده‌اند. (قاسم فایز و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۱۴) این در حالیست که در این گونه موارد (در نگاه ابتدایی) به نظر می‌رسد نه "مشبّهی" وجود دارد و نه "مشبّه به"، که دو رکن اصلی در تشبیه اصطلاحی است؛ چرا که ظاهر کلام نفی تشبیه و نفی مشارکت دو چیز است در آنچه که در تشبیه مرسوم و اصطلاحی "وجه شبه" نامیده می‌شود. پس در تشبیهات منفی این چینی، آنچه که به عنوان "وجه شبه" و یکی از ارکان تشبیه مصطلح شده است، جای خود را به "وجه عدم تشابه" خواهد داد و دو رکن دیگر جانشین "مشبّه" و "مشبّه به" می‌شوند و در واقع مشبه و مشبه به نیستند، چرا که میان آنها مشابهت و مشارکت نفی شده است، لکن با دقت و بررسی بیشتر در تشبیهات منفی می‌توان بر آن شد که نوع دومی از تحلیل زیبایی‌شناختی در این گونه موارد هست، که بر پایه آن ابتدا در ذهن مخاطب اصل تشبیه به صورت ضمنی شکل گرفته و ظاهر کلام از صورتهای معروف تشبیه نیست. (هاشمی، ۱۳۸۳، ص ۴۷) و آنچه که در چنین تشبیهاتی (با توجه به غرض متکلم از تشبیه) نفی می‌شود، گاه اصل مقایسه و تشبیهی است که در ذهن مخاطب به خطا شکل گرفته است و گاه اصل تشبیه نیست، بلکه تصور

تساوی یا برتری یکی از آنها بر دیگری در میزان، مرتبه، قدر، قیمت، کمال صفت و... امثال آن است، که پیشگیری یا نفی می‌شود. و تشبیه منفی از این جهت دارای اقسامی می‌شود که با توجه به بررسی‌های نویسنده تا کنون چنین موضوعی مورد بررسی پژوهشیان قرار نگرفته است. از این‌رو برای اولین بار نویسنده مقاله در صدد است پاسخ این پرسش که: (دیدگاه‌های مختلف در زیبایی‌شناسی گونه‌های مختلف تشبیه منفی در نهج البلاغه کدامند؟) را از طریق تحلیل موارد مختلف تشبیه منفی در نهج البلاغه و مقایسه آن با یکدیگر، بیان کرده و برتری زیبایی تحلیل نویسنده را نمایان سازد.

لازم به ذکر است که تشبیه منفی با توجه به وجوه و اعتبارات مختلف، دارای تقسیمات متنوعی می‌شود. که نویسنده در این مقاله بحث را در قالب دو نوع از تقسیم‌بندی می‌کند. الف): تقسیم با توجه به غرض متکلم از نفی مشابهت. ب): تقسیم به اعتبار شیوه بیان نفی، در جمله.

الف) تقسیم با توجه به غرض متکلم از نفی مشابهت

به نظر می‌رسد امیرالمومنین علیه السلام در بیان تشبیهات منفی، اغراض مختلفی را مد نظر داشته‌اند. اغراضی چون تخطئه اصل مقایسه و تشبیهی که در ذهن مخاطب به خطا شکل گرفته است. و گاه نفی تصوّر تساوی یا برتری یکی از مشبّه یا مشبّه‌به بر دیگری در میزان، مرتبه "وجه شبه" است. و گاه اثبات اصل تشبیه و نفی حقیقت یا آثار و لوازم از مشبّه یا مشبّه‌به است. از این‌رو، تقسیم تشبیه منفی به این اعتبار را در قالب سه وجه بیان خواهیم کرد.

وجه اول: نفی صحّت اساس تشبیه و مقایسه

در این نوع، به نظر می‌رسد پیش از نفی تشبیه، گونه‌ای از تشبیه و مقایسه در ذهن مخاطب صورت گرفته و یا احتمال شکل‌گیری چنین تشبیه و مقایسه‌ای در ذهن او به خاطر طبیعت بشر و یا شأن موضوع وجود دارد، که از منظر امیرالمومنین علیه السلام این مقایسه و تشبیه خطا و باطل است. به همین جهت، این نوع از تشبیه منفی برای پیشگیری از شکل‌گیری و

یا تخطئه اصل چنین مقایسه و تشبیهی در ذهن مخاطب ایراد شده است. به عنوان مثال:

- «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنِ شَبِّهِ الْمَخْلُوقِينَ» (خطبه: ۲۱۳) سپاس مخصوص خدایی است که برتر از هرگونه مشابَهت با مخلوقین است.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در این فراز خداوند متعال را از هرگونه مشابَهت با مخلوقین که ممکن است در ذهن بشر ایجاد شود، برتر دانسته و آن را از اساس نفی می‌کند.

- «لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَساسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ» (خطبه ۲) پس هیچیک از این امت با آل محمد صلی الله علیه و آله طرف مقایسه نبوده و کسانی که همیشه از نعمت و بخشش (معارف و علوم) ایشان بهره‌مندند با آنان برابر نیستند. آل محمد علیهم السلام اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند.

آنچه در این فراز از منظر تشبیه پرسش برانگیز است اینست که، مردم در چه اموری با حضرات معصومین (ع) که خود مانند سایر انسانها بشر هستند، قابل قیاس و مشابَهت نیستند؟ گویا نسبت به فضیلت و استحقاق خلافت و امامت جامعه (وجه شبه) برای برخی از مردم که در اسلام منشا خدماتی بودند (مشبه)، همانندی و مشابَهت و یا برتری با اهل بیت علیهم السلام (مشبه به) در ذهنشان پدید آمده و یا شأن موضوع به گونه‌ای است که به طور طبیعی ذهن مخاطب را به چنین مقایسه و تشبیهی کشانده است. از این رو کلام حضرت در نفی مشابَهت، بیان‌کننده این امور (وجه شبه) و آن برتری موقعیت و فضیلت ایشان در اسلام و جایگاه امامت و خلافت و حکومت اسلامی است. از این رو حضرت برای تخطئه اصل چنین مقایسه و پندار باطلی، هرگونه قیاس و مشابَهت را نفی کرده و ضمن بیان دلایل، آن را به هر میزان و نسبت به هر فردی از افراد (نکره در سیاق نفی مفید عموم) نفی کرده و مردود می‌شمرد. بنابراین می‌توان بر آن شد که در نهان این نوع از تشبیه منفی، ابتدا نوعی از تشبیه در ذهن مخاطب به طور طبیعی موجود یا محتمل است، از این رو تشبیه منفی برای نفی و ابطال آن تصور شباهت موجود در ذهن مخاطب و یا پیشگیری از تصور آن، ساخته شده است.

- «وَبِحَاكِ إِنِّي لَسْتُ كَأَنَّتَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أُمَّةَ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدُرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ قَفْرُهُ» (خطبه ۲۰۹) وای بر تو! من نه چون توأم، که خدا بر پیشوایان

دادگر واجب فرموده خود را با مردم ناتوان برابر نهند تا مستمندی تنگدست را به هیجان نیارند و به طغیان و اندارند.

این فراز در مذمت علاء بن زیاد حارثی است که سعی می‌کند بر خود سخت گرفته و در خوراک و پوشاک خود را همانند حضرت امیر علیه السلام نماید، که چون مستمندان می‌زیست. از این رو حضرت در تخطئه این شیوه الگو‌گیری و بدون توجه به جایگاه‌ها، نفی مشابهت در جایگاه می‌کند میان شخص حاکم و پیشوا و یک فرد عادی جامعه اسلامی و می‌فرماید همانا "جایگاه" من چون "جایگاه" تو نیست. و وجه عدم تشابه نیز اموری است که خداوند متعال بر حاکم جامعه واجب کرده ولی بر افراد عادی واجب نکرده است. و علت این وجوب نیز امری مدیریتی برای جلوگیری از طغیان مستمندان در برابر حاکم معرفی می‌کند. بنابراین می‌توان گفت نفی مشابهت در این تشبیه منفی، در اصل صحت تشبیه و مقایسه دو جایگاه حاکم و فرد عادی است.

«فَيَا عَجَبًا لِلدَّهْرِ إِذْ صِرْتُ يُفَرِّقُ بَيْنِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي الَّتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا إِلَّا أَنْ يَدْعِيَ مَدْعٍ مَا لَا أَعْرِفُهُ وَ لَا أَظُنُّ اللَّهَ يَعْرِفُهُ» (نامه: ۹) شگفتا! از روزگار که کار بدانجا کشید تا مرا در پایه کسی در آرند که چون من پای پیش نهاد و دستی به جهاد نگشاد نه چون من اسلامش دیرینه است و نه او را چنین پیشینه، جز آنکه کسی از روی ادعا چیزی را گوید که نه من می‌شناسم و نه خدا.

در این فراز، حضرت نفی مشابهت می‌کند میان خود و کسی که دیگران او را هم پایه و شبیه و هم سنگ او پنداشته‌اند و با او مقایسه‌اش می‌کنند. و چون نوعی مشابهت و هم سنگ پنداری در ذهن مخاطب شکل گرفته است، از این رو غرض حضرت از این نفی تشبیه، تخطئه و اصلاح پندار مخاطب در چنین تصور غلطی است. به همین خاطر علل و وجوه عدم مشابهت و خطای چنین مقایسه‌ای را بر می‌شمرد و می‌فرماید: کسی را که قرین من قرار می‌دهید اولاً: مانند من سبقت در اسلام ندارد و از این جهت به پای من نمی‌رسد. ثانیاً: نه تنها او سابقه مجاهده‌ای چون من ندارد، بلکه هیچ احد دیگری نیز مثل چنین سابقه‌ای که من دارم ندارد. بنابراین به نظر می‌رسد این مورد نیز برای بیان نفی صحت اصل چنین مقایسه‌ای در ذهن مخاطب صادر شده باشد.

وجه دوّم: پذیرش اصل مشابهت و نفی تساوی در میزان، مقدار و یا برخی صفات و کیفیات

در این نوع از تشبیه (که بیشتر موارد تشبیه منفی در نهج البلاغه را شامل می‌شود) پیش از نفی مشابهت، ابتدا گونه‌ای از تشبیه در اصل و ماهیت موضوع را در ذهن مخاطب مسلم و مفروض می‌شمارد و سپس نسبت به میزان، مقدار، کیفیت و یا برخی علل و انگیزه‌ها، مشابهت و مساوات در همه جهات را نفی می‌کند. به عنوان مثال:

«لَا غِنَى كَالْعَقْلِ وَ لَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِيزَاتَ كَالْأَدَبِ وَ لَا ظَهِيْرَ كَالْمُشَاوِرَةِ» (حکمت: ۵۴)
هیچ ثروتی چون خرد نیست، و هیچ درویشی چون نادانی و هیچ میراثی چون فرهیخته بودن و هیچ پشتیبان چون مشورت نمودن نیست.

در این فراز اموری چند به امور متعدد دیگری در ظاهر تشبیه شده است. به عنوان مثال در مورد (لَا غِنَى كَالْعَقْلِ) می‌توان گفت: "غنی" مشبه و "عقل" مشبه به و کاف ادات تشبیه و وجه شبه سودمندی است. (فائز، ۱۳۹۰، ص ۱۴) اگر چنین برداشتی را بپذیریم، تشبیه ما از نوع تشبیه محسوس (ثروت) به معقول (عقل) خواهد بود. این درحالی است که در غالب موارد، تشبیه معقول به محسوس صورت می‌گیرد، نه بالعکس، تا برای شنونده و مخاطب بهتر قابل درک و فهم شود. با دقت بیشتر در این تشبیه درمی‌یابیم که بهتر اینست که بگوییم: این عقل و خرد که معقول است به ثروت که محسوس است، تشبیه شده است و وجه شبه آن سودمندی است. بعد از اثبات چنین مشابهتی در ذهن مخاطب در میزان و مقدار مشابهت مشبه (عقل) به مشبه به (ثروت) نفی تساوی صورت گرفته است. و بیان می‌کند که هیچ ثروت (مادی) از نظر سودمندی (وجه شبه) به میزان خرد و عقل (معنوی) نیست. در مورد عبارت مشابه آن (لَا مَالٌ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ) نیز سخن همین گونه است.

همین بیان را در مورد (لا فقر كالجهل) هم می‌توان گفت. به این صورت که ابتدا جهل (مشبه) که از امور معنوی و معقول است، برای درک بهتر مخاطب، به فقر مادی (مشبه به) که محسوس است تشبیه شده است. و وجه شبه آن ضرر رساندن و ضلالت انسان است. سپس آنچه که نفی شده است در این تشبیه تساوی وجه شبه در میان این دو است و بیان می‌کند که جهل در ضرر زدن به انسان و ضلالت به مراتب رتبه بالاتری دارد نسبت به فقر

مادی و هیچ فقر مادی هرگز نمی‌تواند مانند جهل به انسان ضرر بزند.

در مورد (لَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ) نیز برخی گفته‌اند: "میراث" مشبّه و "ادب" مشبّه به و وجه شبه سودمندی آن برای وارث است که موژث از خود به یادگار می‌گذارد. (فائز، ۱۳۹۰، ص ۱۴) لکن به نظر می‌رسد بهتر آنست که بگوییم: ادب (مشبه) که از امور معنوی و معقول است، به میراث (مشبه به) که از امور مادی و محسوس است تشبیه شده و وجه شبه در نافع بودن آن است برای وارث. لکن بعد از تثبیت چنین مشابهتی در ذهن مخاطب، تساوی میزان و رتبه نفع رسانی در این دو را نفی کرده و بیان می‌کند که هیچ میراثی (مادی) مانند و نظیر ادب نمی‌تواند نافع باشد برای وارث.

در مورد (لَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ) و جملات نظیر آن (لَا مُظَاهِرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ) (حکمت: ۱۱۳) نیز بیان همان است، بدین صورت که مشورت (مشبه) که امری معقول است به پشتیبان (مشبه به) که امری محسوس است تشبیه شده است. وجه شبه آن نیز نفع رسانی در حمایت و اعتماد هست. بعد از تثبیت چنین مشابهتی در ذهن مخاطب و مفروض دانستن آن، آنچه را که نفی می‌کند عدم تساوی آنها در میزان و رتبه نفع رسانی و حمایت و قابلیت اعتماد است. از این رو بیان می‌کند که هیچ پشتیبانی نمی‌تواند در میزان نفع رسانی و قابلیت اعتماد به میزان و مرتبه مشورت برسد.

«لَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ وَ لَا كَرَمَ كَالْتَقْوَى وَ لَا قَرِيبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ»
(حکمت: ۱۱۳)

هیچ تنهایی ترسناکتر از خود پسندیدن، و هیچ خرد چون تدبیر اندیشیدن، و هیچ بزرگواری چون پرهیزگاری، و هیچ همنشین چون خوی نیکو نیست.

در نفی تشبیه فقره نخست این فراز (تنهایی، عجب) که بدون ادات تشبیه بیان شده، نیز بهتر است بگوییم ابتدا عجب (خودبینی و خود پسندی) که از معقولات است، به تنهایی که از محسوسات است تشبیه شده و وجه شبه آن نیز نگرانی و ترسی است که در هردو هست. همان‌گونه که شخص تنها در مشکلات بی‌یاور می‌ماند و با شکست مواجه می‌شود و چنین عاقبتی برای او دهشتناک و ترس آور است، شخص خود پسند نیز چون از دیدن دیگران عاجز و خود را مدار موفقیت می‌پندارد تا جایی که خدای متعال را که منعم و پشتیبان او بوده را نیز

نادیده انگاشته و خود را از یاری او محروم کرده است و خویشتن را با کرده خود تنها وا گذاشته است. از این رو تنهایی شخص خود پسند، به شخص تنهای بی‌یاور تشبیه شده است. با این تفاوت که شخص خود پسند چون خود را از یاری خداوند وانهاد، ترس و وحشت او به مراتب از ترس و وحشت شخص تنها بیشتر است. از این رو حضرت در این بیان خود می‌فرماید هیچ تنهایی وحشتناک‌تر از تنهایی عجب نیست. بنابراین می‌توان گفت: تساوی میزان و رتبه ترس و وحشت در این تشبیه نفی شده است.

در فقره دوم (عقل، تدبیر) نیز می‌توان گفت: ابتدا تدبیر که از لوازم و ثمرات عقل است به عقل تشبیه شده است. (عقال) به طنابی گویند که بر پای شتر بندند تا حرکت نکند (فراهدی، ج ۱، ص ۱۵۹) عاقل نیز به کسی گویند که نفس خویش را محافظت کند از اینکه هواها او را درکشند. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۴۵۸) به همین خاطر به نیرویی که انسان را از آلوده شدن به هواهای نفسانی باز دارد و انسان بوسیله آن راه را به سوی حقایق معارف و اعمال صالح پیدا می‌کند عقل گویند. (علامه طباطبایی المیزان، ج ۲، ص ۲۵۰) بنابراین از ثمرات عقل، اندیشیدن در عاقبت و آخرت انسان است. تدبیر نیز از ماده (دبر) به معنای پشت سر و عاقبت چیزی است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۲۶۸) پس تدبیر همان دور اندیشی و عاقبت سنجی است که انسان بواسطه عقل انجام می‌دهد از این رو تشبیه تدبیر به عقل از باب تسمیه مسبّب به اسم سبب است. از آنجا که دور اندیشی در عاقبت و سرانجام کار انسان (رستگاری) مهم‌ترین ثمرات عقل است، از این رو حضرت امیر (ع) برای برجسته کردن و توجه دادن به این مهم، می‌فرماید هیچ کدام از ثمرات عقل به مرتبه و سودمندی تدبیر نیست، چرا که فلاح و رستگاری او در گرو تدبیر است. از این رو در حقیقت آنچه نفی شده است تساوی رتبه در میان ثمرات عقل است نسبت به تدبیر.

در فقره سوم (کرم، تقوی) ابتدا تقوی (معقول) به کرم (محسوس) که همان بخشش و نعمت دادن است تشبیه شده است. کرم، اسمی است برای اخلاق و افعال پسندیده‌ای که از انسان ظاهر می‌شود و واژه (کریم) تا وقتی که آن اخلاق و رفتار ظاهر نشود گفته نمی‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۱۲) همچنین گرم، ضد لئامت و پستی است (زبیدی، ۱۳۰۶ق، ج ۱۷، ص ۶۰۶) از این رو شخص کریم در حقیقت با افعال نیکو و پسندیده از پستی و فرومایگی پرهیز می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۶۹، صص ۲۱ و ۲۲) از طرف دیگر تقوی و اِتِّقاء نیز به دوری

جستن از پستی و اجتناب از چیزهایی که نفس، انسان را به آنها فرا می‌خواند گفته می‌شود. (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۴۹) از این رو وجه شبه کرم و تقوی، دوری جستن از فرومایگی و پستی است. لکن از نگاه حضرت امیر علیه السلام، هیچ عمل نیکو و پسندیده‌ای، به اندازه و میزان تقوا، نمی‌تواند انسان را از پستی و فرومایگی دور نگهدارد.

در فقره چهارم (هم نشین، حسن خلق) ابتدا "حسن خلق" که معقول است به "هم نشین" که از محسوسات است تشبیه شده است. وجه شبه، چه بسا در هردو لذت و آرامش بخش بودن است. همان‌گونه که هم نشین خوب، مایه لذت و آرامش خود و هم نشینش است، خوش خلقی نیز مایه لذت و آرامش خود و دیگران است. با این تفاوت که از منظر امیرالمومنین علی (ع) هیچ هم نشینی نمی‌تواند به مرتبه و میزان خوش خلقی، لذت آفرین و آرامش بخش باشد.

«وَلَا قَائِدَ كَالْتَوْفِيقِ وَلَا تَجَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ وَلَا رِبْحَ كَالثَّوَابِ وَلَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ وَلَا زُهْدًا كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ» (حکمت: ۱۱۳)

و هیچ راهبر همچون توفیق الهی و هیچ سوداگری چون کردار نیک ورزیدن، و هیچ سود چون ثواب اندوختن، و هیچ پارسایی چون باز ایستادن هنگام ندانستن احکام، و هیچ زهد چون نخواستن حرام نیست.

در فقره نخست از این فراز (راهنما، توفیق) ابتدا "توفیق الهی" (معقول) به "رهبر و راهنما" (محسوس) تشبیه شده است. از آنجا که توفیق الهی، هموار کردن اسباب و راه به سمت خیر و رستگاری است (طریحی، ۱۳۶۲ ج ۵، ص ۲۴۷) پس وجه شبه در هردو هدایت و راهنمایی است. با این تفاوت که راهنمایی هیچ راهنما و رهبری به میزان و مرتبه هدایت و راهنمایی توفیق الهی نمی‌رسد.

در فقره دوم (تجارت، عمل صالح) ابتدا "عمل صالح" (معقول) به "تجارت" (محسوس) تشبیه شده است. وجه شبه ربح و سودبخشی است. با این تفاوت که سودبخشی هیچ تجارتي به میزان سودمندی عمل صالح نمی‌رسد.

در فقره سوم (ربح، ثواب) ابتدا "ثواب" (معقول) که ثمره و نتیجه عمل صالح است، به "ربح و سود" (محسوس) که ثمره و نتیجه تجارت است، تشبیه شده است. وجه شبه نیز فایده بخشی و نفع استو با این تفاوت که هیچ ربح و سود مادی به اندازه و مرتبه سود و منفعت ثواب الهی

نمی‌رسد.

در فقره چهارم (ورع، وقوف هنگام شبیهه) به نظر می‌رسد که تشبیه معقول به معقول باشد، چرا که "وقوف هنگام شبیهه" (معقول) به "ورع" (معقول) تشبیه شده است. و (وَرَع) پرهیز از مطلق بدی است. (ابن درید، ۱۹۸۷م، ج ۲، ص ۷۷۵) از این رو وجه شبه در هردو پرهیز و بازداشتن نفس است. با این تفاوت که از نگاه امیرالمومنین علی علیه السلام بالاترین مرتبه پرهیز، همان پرهیز از ارتکاب شبیهه (چیزی که مردد هستیم نسبت به حرمتش) است. و هیچ پارسایی به بلندای مرتبه وقوف عند الشبیهه نمی‌رسد.

در فقره پنجم (مطلق زهد، بی‌رغبتی به حرام) نیز امر بسیار روشن است. چرا که زهد و بی‌رغبتی وجه شباهت میان هردو است. با این تفاوت که هیچ بی‌رغبتی نسبت به دنیا بالاتر و نافع‌تر از بی‌رغبتی به حرام نیست. پس در این مورد نیز مراد نفی میزان و رتبه است.

«وَلَا عِلْمٌ كَالْتَّفَكُّرِ وَلَا عِبَادَةٌ كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَلَا إِيْمَانٌ كَالْحَيَاءِ وَالصَّبْرِ وَلَا حَسَبٌ كَالْتَّوَاضُّعِ وَلَا شَرَفٌ كَالْعِلْمِ» (حکمت: ۱۱۳) و هیچ دانشی چون به تفکر پرداختن، و هیچ عبادت چون واجبه‌ها را ادا ساختن، و هیچ ایمان چون آزر و شکیبایی و هیچ حسب چون فروتنی، و هیچ شرف چون دانایی، و هیچ عزت چون بردبار بودن، نیست.

در فقره نخست این فراز (علم، تفکر) ابتدا "تفکر" (معقول) به "علم" (معقول) تشبیه شده است. از آنجا که علم را می‌توان از جهتی به علم عقلی (علمی که با اندیشه و تفکر دانسته می‌شود) و علم سمعی (علمی که صرفاً از شنیده‌ها و مسموعات است) تقسیم نمود، به نظر می‌رسد وجه شبه در تشبیه تفکر به علم همان "فهم و معرفت" است که در ذهن یا نفس انسان حاصل می‌شود. با این تفاوت که از نظر حضرت امیر علیه السلام هیچ علمی به مرتبه و میزان علم حاصل از تفکر و اندیشه نمی‌رسد. چرا که تَفَكُّرٌ، کوشش و جولان نیروی پویایست که به اقتضای عقل و خرد، آدمی را از علم به معلوم می‌رساند. (راغب اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۳، ص: ۸۶) بنابراین حاصل تفکر رسیدن به معلوم و ادراک آن است در حالی که علم سمعی چیزی جز تشکیل صورت معلوم در ذهن نیست.

در فقره دوم (عبادت، انجام فرائض) انجام فرایض جزئی از عبادات است. همان‌گونه که ترک محرمات نیز جزء دیگری از آن است. پس به نظر می‌رسد تشبیه "اداء واجبات" به

"عبادات" با علاقه جزء و کل صورت گرفته است. و وجه شبه در هردو اطاعت از خداوند است. با این تفاوت که از منظر امیرالمومنین علی علیه السلام هیچ جزئی از عبادات به میزان انجام واجبات نمی‌تواند نشان از اطاعت خداوند باشد.

در فقره سوم (ایمان و حیاء و صبر) "صبر و حیاء" که به معنی خود داری نفس از زشتیهاست. (راغب، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۵۷۳) و جزئی از ایمان هستند به "ایمان" تشبیه شده، که به معنی تصدیق نفس نسبت به حق است که با قلب و زبان و عمل صورت می‌پذیرد. (زبیدی، ۱۹۸۷م، ج ۱۸، ص ۲۵) بنابر این تشبیه صبر و حیاء به ایمان با علاقه جزء و کل صورت گرفته است. و سپس از آن جا که حیاء و صبر نسبت به ایمان از اجزاء رئیسه هستند، حضرت امیر علیه السلام نیز بیان می‌کنند که هیچ یک از اجزاء ایمان به مقام و مرتبه حیاء و صبر نمی‌رسند. همان‌گونه که از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «جایگاه صبر نسبت به ایمان مانند جایگاه سر هست نسبت به بدن که هرگاه سر نابود شود تن هم باقی نمی‌ماند، به همان صورت اگر صبر از کف برود ایمان نیز باقی نمی‌ماند.» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۲۶) و یا در مورد حیاء آمده است. «ایمان ندارد کسی که حیاء ندارد» (همان، ج ۱۳، ص ۶۳)

در فقره چهارم (حسب، تواضع) ابتدا "فروتنی" (معقول) به "حسب" (معقول) که در اینجا به معنی فعل نیکو و شرف در افعال است که موجب افتخار انجام دهنده آن می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۱۰) تشبیه شده است و وجه شبه آن نیز ایجاد افتخار است. از این رو حضرت می‌فرماید: هیچ فعل نیکو و شریفی به میزان شرافت و نیکویی فروتنی و تواضع در ایجاد افتخار برای صاحب آن نیست. پس این مورد نیز نفی رتبه و میزان است.

در فقره پنجم (شرف، علم) ابتدا "علم" (معقول) به "شرف" (معقول) تشبیه شده است و چون شرف به معنی برتریست و برتری هرچیزی بر اشیاء دیگر را شرف آن گویند. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۱۷۰) بنابراین وجه شبه در این تشبیه برتری و تفاضل است. از این رو حضرت می‌فرماید هیچ برتری و شرفی مانند برتری و تفاضل علم نیست.

- «لَيْسَتْ الرَّوْبَةُ كَالْمَعَايِنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا وَلَا يَعْشُّ الْعَقْلُ مَنْ إِسْتَنْصَحَهُ» (حکمت ۲۸۱)

اندیشیدن همانند دیدن با چشم نیست، چه بسا که دیده‌ها در دیدن خطا کند، لیکن خرد

با کسی که از آن نصیحت خواهد خیانت نکند.

اندیشیدن (معقول) به دیدن با چشم (محسوس) تشبیه شده است. وجه شبه کشف حقیقت است. با این تفاوت که فهم حاصل از تفکر و اندیشیدن در کشف از حقیقت قابل اعتمادتر و دقیق‌تر از دیدن با چشم معرفی شده است. چرا که ای بسا خطا در دیدن صورت بگیرد ولی با دقت در تفکر و اندیشیدن خطا به مراتب کمتر و فهم ناشی از آن قابل اعتمادتر است. بنابراین تساوی یا برتری میزان کشف از حقیقت در دیدن نسبت به اندیشیدن نفی شده است.

- «وَلَا يَزُقَىٰ إِلَيَّ الطَّيْرُ» (خطبه: ۳) هیچ پرواز کننده (در فضای علم و دانش) به اوج رفعت من نمی‌رسد.

در این استعاره، ابتدا تشبیه معقول (علم) به محسوس (بال پرواز پرنده) برای اوج در آسمان صورت گرفته است. لیکن بعد از مسلم دانستن اصل مشابهت میان علم و دانش (معقول) به بال پرواز پرنده (محسوس)، نفی مشابهت نیز صورت گرفته است (لَا يَزُقَىٰ إِلَيَّ الطَّيْرُ) و این نفی تشبیه بعد از اثبات اصل مشابهت، در نفی میزان و یا کیفیت است. به این معنی که گرچه دانش و علم همچون بالی برای پرواز است، لکن هیچ پرنده‌ای به میزان و کیفیت و اوج پرواز من نخواهد رسید، چرا که بال پرواز من (علم و دانش) از همه مدعیان علم از نظر وسعت و میزان اطلاع و اشراف بر آن بیشتر است در نتیجه هیچ عالمی به اوج پرواز علم من نخواهد رسید و شبیه پرواز من نخواهد بود.

«وَقَدْ أَرْعَدُوا وَابْتَرَقُوا وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفُشْلُ وَ لَسْنَا نُرْعَدُ حَتَّى نُوَقَّعَ وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُمَطِّرَ» (خطبه: ۹)

در مذمت طلحه و زبیر و یارانشان، فرمود: مانند رعد صدا کرده ترسانیدند و مثل برق درخشیده از جا در آمدند (با لاف و گزاف فتنه و فساد بر انگیزتند و اسباب کار جنگ را فراهم نمودند) و با این جوش و خروش در وقت کارزار ناتوان و ترسان بودند، و لیکن ما صدا نمی‌کنیم و نمی‌ترسانیم، تا موقع عمل (گفتار ما مقرون به کردار است) و تا نباریم سیل جاری نمی‌کنیم. در این استعاره، حضرت امیر علیه السلام شیوه تبلیغاتی و تهدیدات خود و شیوه تبلیغاتی و تهدیدات طلحه و زبیر در جنگ جمل را (معقول)، ابتدا به رعد و برق (محسوس) تشبیه نمودند. (خاقانی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۱) از این رو در ذهن مخاطب ابتدا تشبیهی از این جهت در میان هر دو

شیوه عمل، شکل می‌گیرد. اما در مورد تهدیدات طلحه و زبیر چون بی‌ثمر و بدون نتیجه باقی ماند، آن را به رعد و برق خالی بدون بارش تشبیه نمودند. ولی در مورد شیوه عمل خود مشابهت با آنها از جهت تو خالی بودن و بی‌ثمر بودن را نفی کرده و می‌فرمایند: ما مثل آندو نیستیم و تهدیدات ما مثل آنها نیست که رعد و برق خالی بدون ثمر باشد، بلکه رعد و برق ما همراه و مقرون با (عمل) بارش و سیل خواهد بود، بلکه تا (عمل) بارش و سیل نداشته باشیم رعد و برقی هم نخواهیم داشت. بنابراین می‌توان گفت این فراز از جمله موارد اثبات اصل مشابهت ولیکن نفی تشبیه در برخی صفات و کیفیات است.

«وَ اللَّهُ لَا أَكُونُ كَمُسْتَمِعِ اللَّذْمِ يَسْمَعُ النَّاعِيَّ وَ يَحْضُرُ الْبَاكِيَّ» (خطبه: ۱۴۸)

سوگند بخدا من مانند شنونده صدای شیون عزا و ماتم نیستم که خبر مرگ را هم که از خبر دهنده بشنود (باز هم باور نکند تا اینکه خود) بر سر گریه کننده حاضر شود.

در این تشبیه مفصل (خاقانی، ۱۳۹۰، ص ۶۷) و تمثیل، وجه اثباتی تشبیه پیش از نفی آن، تشبیه حال و وضعیت جامعه عصر امیرالمومنین (ع) است پیش از وقوع فتنه جمل و بعد از ظهور علایم و آثار و رسیدن گزارشهای آن، که به حال عزا و ماتم و شنیده شدن صدای شیون و عزا و گریه و خبر مرگ دادن خبر دهنده، تشبیه شده است. همچنین حضرت حال خود را در چنین وضعیتی از جامعه، به حال کسی که صدای عزا و ماتم را می‌شنود و خبر مرگ شخص را دریافت می‌کند، نیز تشبیه کرده است. لکن آنچه در این تشبیه نفی شده است عدم مشابهت در عکس‌العمل و رویکردهای حضرت امیر علیه السلام و شخص شنونده صدای شیون و عزا است. شنونده‌ای که با شنیدن صدای شیون و عزا و حتی پس از رسیدن خبر مرگ شخصی باز هم باور نمی‌کند و تنها در صورتی باور می‌کند که خود بر سر گریه کننده حاضر شده و با چشم خود ببیند، چنین شخصی از علایم و آثار آشکار حوادث درس نمی‌گیرد و خود را مهتبی‌ای مواجهه با آن شرایط نمی‌کند. بنابراین (مُسْتَمِعِ اللَّذْمِ) در این فراز، کنایه از کسی است که آثار وقوع فتنه و آشوب را می‌بیند ولی در صدد جلوگیری از آن بر نمی‌آید تا آنرا آشکارا ببیند و به آن فتنه دچار شود. حضرت امیر علیه السلام در این تشبیه منفی، در حقیقت چنین رویکرد و عکس‌العملی را از خود در مواجهه با شرایط فتنه نفی می‌کند. بلکه برعکس، بمحض دیدن آثار فتنه و آشوب برای جلوگیری از آن خود را آماده می‌نماید و نخواهد گذاشت اصحاب فتنه به مقصود خود برسند.

- «وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبُعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّدْمِ حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا وَيَخْتَلِهَا زَاوِدُهَا» (خطبه: ۶) سوگند بخدا من مانند کفتاری نیستم که با طولانی شدن سر و صدا بر درب لانه به خواب روم و صیاد بر او دست یابد و شکارش نماید.

در این تشبیه تامّ الارکان، اشاره‌ای دارد به شیوه شکارچیان کفتار، که با ایجاد سرو صدا به مدت طولانی بر درب لانه کفتار او را خسته کرده و با این ترفند و حقه، کفتار به خواب رفته و صیادان بر او دست یافته و شکارش می‌کنند. (خاقانی، ۱۳۹۰، ص ۷۱) گویا دشمنان حضرت امیر علیه السلام با ایجاد فتنه و بلوا و آشوب به زعم خود سعی در فریب و شکست حضرتش را داشتند. از این رو در این فراز، دشمنان خود و حقه و فتنه‌اشان را به شکارچیان کفتار و شیوه صید کفتار تشبیه کرده است. و سپس برای ناامید ساختن آنان از چنین اقدامات مذبوحانه‌ای می‌فرماید: به خدا قسم که من مانند کفتار نیستم که شما با چنین اقدامات فریب کارانه‌ای بتوانید بر من دست یابید و مرا شکست دهید. بنابراین به نظر می‌رسد در این مثال، میان دشمنان و فتنه‌اشان با شکارچیان کفتار و شیوه صیدشان مشابهتی برقرار است و آنچه نفی شده، هر گونه مشابهت میان حضرت با کفتار (صید) است در مواجهه با صیادان.

- «إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ» (خطبه: ۴۱) وفاء قرین راستی است، و من سپری نگاه‌دارنده‌تر از وفای بعهد (برای جلوگیری از عذاب الهی) سراغ ندارم.

در این فراز نیز حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام ابتدا "وفاء" را به "جُنَّة" (سپر) تشبیه کرده است و همان‌گونه که سپر صاحبش را از آسیب‌های جنگ محافظت می‌کند، وفاء نیز یکی از محافظه‌هایی است که انسان را از عذاب الهی محافظت می‌کند، پس وجه شبه در هر دو "حفاظت" است. با این تفاوت که در میان سپرها یا حفاظهایی که انسان را از عذاب الهی می‌تواند محافظت کند، هیچ محافظی نگاه‌دارنده‌تر و قوی‌تر از وفاء نیست. پس در این تشبیه معقول (وفاء) به محسوس (سپر) حضرت ابتدا اصل تشبیه، میان وفاء و سپر، را در ذهن مخاطب ایجاد کرده و سپس این رتبه بالا و نخست در حافظت انسان بواسطه وفاء را از سایر موارد مشابه آن نفی می‌کند.

- «فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ» (خطبه: ۶۱) کسی که می‌خواسته حق را بدست آورد و خطاء کرده (خوارج) مانند کسی نیست که در راه باطل قدم نهاده

و آنرا دریافته (معاویه و پیروانش)

در این فقره از کلام حضرت، دو گروه (خوارج و معاویه و یاران‌شان) در اصل انحراف از حق با هم مشترک و به هم تشبیه شده‌اند. با این تفاوت که گروه اول علی‌رغم این که در پی حق بوده، باطل را به جای حق پنداشته و بدنبال آن از صراط حق منحرف گشته است. و گروه دوم حق را از باطل شناخته است و با این وجود حق را وا نهاده و عالمانه و عامدانه به دنبال باطل رفته و آن را دریافته است. از این رو کلام حضرت، در مقام تبیین این مطلب در ذهن مخاطب است که گرچه این دو گروه در اصل انحراف از حق به هم شبیه‌اند، لکن نباید مخاطب آنان را یکسان قلمداد نماید. چرا که انگیزه و علل و عوامل انحراف آنان یکسان نیست. بنابراین می‌توان این نمونه را از نوع دوم تشبیه منفی دانست.

«لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ كَمَعْرِفَتِكُمُ الْبَاطِلَ وَلَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ كَأِطَاعِكُمُ الْحَقَّ» (خطبه: ۶۹) حق را نمی‌شناسید، آن‌گونه که با باطل آشنا هستید. و در صدد ابطال باطل نیستید، آن‌گونه که حق را باطل می‌کنید.

فقره نخست این فراز، نفی مشابهت در میزان معرفت مردم، نسبت به حق و باطل را بیان می‌کند. و در فقره دوم، مشابهت در میزان انگیزه و عمل در ابطال حق و باطل را نفی می‌کند. در لایه درونی این نفی تشبیه‌ها، نوعی اثبات تشبیه نیز نهفته است و آن مشابهت در اصل "معرفت" و شناخت و مشابهت در اصل عمل "ابطال"، نسبت به حق و باطل است. لکن حضرت امیر (ع) با نفی مشابهت بخاطر قلت میزان معرفت آنان نسبت به حق و کثرت میزان شناخت ایشان نسبت به باطل و کثرت میزان ابطال آنان نسبت به حق و قلت ابطال ایشان نسبت به باطل، با توجه به تقابل میان حق و باطل، شدت انحراف ایشان از حق و میل آنان به سوی باطل را تبیین می‌کند.

- «لَقَدْ رَأَيْتُمْ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَمَا أَرَى أَحَدًا مِنْكُمْ يُشَبِّهُهُمْ» (خطبه: ۹۷) من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیدم و یکی از شما را نمی‌بینم مانند ایشان باشید.

این فراز، نفی مشابهت می‌کند میان اصحاب امیرالمومنین علی (ع) و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین، از جهت میزان تعبد و تهجد. بدیهی است که پیش از

نفی چنین مشابهتی، میان اصحاب رسول الله (ص) و اصحاب حضرت امیر (ع) مشابهت‌هایی در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد که مهم‌ترین "وجه شبه" آن، عنوان "صحابی" بودن است. چه بسا حضرت در این بیان، علت موفقیت حضرت رسول الله (ص) در مواقف حساس و عدم موفقیت خود در پاره‌ای از موارد را، وجود چنین یاران و اصحاب متعبد و متعهد و خدا باوری گرداگرد رسول خدا (ص) معرفی می‌کند. در حالی که خود پس از وفات یا شهادت اصحاب رسول الله (ص) از داشتن یارانی مشابه آنها محروم مانده است. از این رو "وجه عدم تشابه" در ادامه کلام حضرت مطرح شده است: «لَقَدْ كَانُوا يُضْبِحُونَ شُعْتًا غُبْرًا وَقَدْ بَاتُوا سُجَّدًا وَقِيَامًا... خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ». آنان صبح ژولیده مو و غبار آلوده بودند، و شب را بیدار به سجده و قیام می‌گذراندند... و می‌لرزیدند، چنان‌که درخت در وزیدن باد تند می‌لرزد.

- «وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةً كَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا أَلْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيْقِ وَ لَا الصَّرِيْحُ كَاللصِّيْقِ وَ لَا أَلْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَ لَا أَلْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ» (نامه: ۱۷) اما گفته‌تو که ما فرزندان عبد منافیم، درست است. که تبار ما یکی است، اما امیّه در پایه هاشم نیست. و حرب را با عبد المطلب در یک رتبت نتوان آورد، و ابو سفیان را با ابو طالب قیاس نتوان کرد. آن که در راه خدا هجرت نمود چونان کسی نیست که رسول خدایش آزاد فرمود، و خاندانی را که حسبی است شایسته، همچون کسی نیست که خود را بدان خاندان بسته، و نه آن که حق با اوست با خواهان باطل یکسان و یک ترازوست، و نه با ایمان درست‌کردار چون دروغگویی دغل‌کار

معاویه در ضمن نامه‌ای به امیرالمومنین علی (ع) به این دلیل که نسبش به اجداد قریشی خود از فرزندان عبد مناف می‌رسد، برای خود در حکومت سهم و حقی (حکومت شام) ادعا نمود. از این رو حضرت در این فراز در پاسخ او و در رد استدلال فریب کارانه به خاندان و اجدادش، ضمن پذیرش مشابهت خود با او در این موضوع، یادآور می‌شود که اولاً: اگر فرزند عبد مناف بودن دلیل بر این می‌شود که در حکومت سهمی وجود داشته باشد، پس ما نیز چون شما فرزندان عبد مناف هستیم، پس از این جهت تساوی و مشابهت هست و برتری وجود ندارد. و اما بعد از این حضرت امیر (ع) دلایل نفی مشابهت را در قالب تشبیه منفی بیان می‌کند و می‌فرماید، ثانیاً: همه فرزندان عبد مناف در یک تراز قرار ندارند. بلکه امیه (که جد شماست) هیچ‌گاه در آوازه نیکی چون هاشم که ما فرزندان او هستیم نبوده، همچنین حرب (جدّ

شما) مانند عبد المطلب (جد ما) نبوده و ابو سفیان پدر شما مانند ابوطالب (ع) پدر من نبوده است. ثالثاً: هیچ‌گاه مهاجر با آن سابقه در اسلام (که ما هستیم) مانند طلقاء (آزاد شدگان در فتح مکه) نیستند و رابعاً: پاک زادگان که نسبشان به پدر روشن است با برچسب خوردگان و الصاقی‌ها که نسبشان ادّعی است (کنایه از روشن نبودن نسبت میان پدر و فرزند نامشروع) یکسان نیستند. خامساً: کسی که حق با اوست با کسی که خواهان باطل است و مومن درستکار با دروغ‌گوی دغلكار در پیشگاه خدای متعال یکسان نیست. بنابراین گرچه حضرت در اصل عبد مناف بودن مشابهت را می‌پذیرد، اما در عدم مشابهت در سایر صفات و میزان برتری، موارد متعددی را برمی‌شمرد تا استدلال معاویه در سهم خواهی از حکومت اسلامی را بواسطه برتری ادّعی آنان تخطئه نماید.

«و لَسْتُمْ هُنَاكَ وَ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ... وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمْ الْمُكَذَّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَخْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَ عَلَيْكُمْ» (نامه: ۲۸) چگونه و کجا شما همانند با ما هستید؟

از آن جا که گویا برقراری پیوند خویشاوندی و پیمان زناشویی اهل بیت علیهم السلام با سایر اقوام قریش، سبب شده بود تا برخی چون معاویه به خطا تصور مشابهت و برابری در مقام و منزلت با اهل بیت علیهم السلام برایشان ایجاد شود و آن را دستاویز سهم خواهی از حکومت قرار دهد، این فرار نیز، نفی مشابهت در رتبه و مقام والای اهل بیت علیهم السلام با سایر اقوام و خاندان بویژه بنی امیه را یادآور می‌شود. و موارد متعدد عدم مشابهت و هم‌ترازی در خویشاوندی و نسب را متذکر می‌شود. که از جمله آنها مقابله میان نبی اکرم (ص) و ابوجهل و اسد الله (علی) و اسد الاحلاف و حسنین سروران اهل بهشت و فرزندان دوزخی ابوسفیان و سرور زنان عالم و همسر ابولهب هیزم کش دوزخیان و ...

«لَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ، مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ وَ إِيْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَمًا وَ لَتَتَّبِعُنَّهَا نَدْمًا.» (خطبه: ۵۶) و بجان خودم سوگند اگر رفتار ما (در یاری اسلام) مانند رفتار شما بود (و در بیکار با دشمن مانند شما سستی و سهل انگاری می‌نمودیم) پایه دین برقرار نمی‌گردید (خداشناسی پیدا نمی‌شد) و شاخه درخت ایمان سبز نمی‌گشت (قوانین اسلام منتشر نمی‌گردید) و سوگند بخدا از این رفتار (ناپسنندیده و سستی در کارزار بعوض شیر از

ناقه دنیا) خون خواهید دوشید، و در پی آن (وقتی دشمن بر شما مسلط گردد) پشیمان خواهید گشت.

در این فراز حضرت بدون ذکر ادات تشبیه در قالب جمله شرطیه، مقایسه‌ای میان رفتار اهل بیت علیهم السلام و سایر مردم عصر خود انجام می‌دهد و می‌فرماید: اگر ما مثل شما عمل می‌کردیم (در مداهنه و سستی و سهل‌انگاری در پیکار با دشمن) اثری از دین اسلام ظاهر نمی‌شد و باقی نمی‌ماند. بنابراین جمله شرطیه مذکور در لایه پنهان خود، به نحوی هرگونه مشابهت در رویکرد و عملکرد اهل بیت علیهم السلام با برخی مسلمین عصر خود را نفی می‌کند. و گویا به نظر می‌رسد ما با دو گروه با دوگونه رویکرد از ناحیه مسلمین آن روز در مقابله با دشمن مواجه هستیم. رویکرد نخست: از سوی گروهی مداهنه‌گر و سست‌عنصر و اهل تساهل و تسامح و رویکرد دوم: عمل قاطع و بدون مداهنه و تساهل از ناحیه اهل بیت علیهم السلام. و گرچه هر دو در ظاهر برچسب اسلامی و مسلمان بودن دارند، اما حضرت در استدلال بر نفی هر گونه مشابهت میان این دو رویکرد می‌فرماید: دلیل رشد و بقا اسلام شباهت نداشتن رفتار قاطع ما با رفتار مداهنه‌گر شما در مقابله با دشمنان دین خدا است. چراکه نتیجه رویکرد شما چیزی جز عقب‌نشینی و افتادن در ورطه مشکلات و تسلط دشمن و در نهایت پشیمانی نخواهد بود. بنابراین بیان، می‌توان گفت: این نمونه‌ای از نوع دوّم تشبیه منفی است که هرگونه مشابهت را در رویکردهای دو گروه نفی می‌کند، علیرغم تشابه در تسمیه هر دو گروه به اسلام و مسلمان بودن.

«فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكُلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقْمُّمُهَا تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا» (نامه: ۴۵) مرا نیافریده‌اند، تا خوردنیهای گوارا سرگرم سازد، چون چارپای بسته که به علف پردازد، یا آن که رها است و خاکروبه‌ها را به هم زند و شکم را از علفهای آن پر سازد، و از آنچه بر سرش آرند غفلت دارد.

در این فراز، (من خلق نشده‌ام تا مانند بهائم به خوردن لذایذ مشغول باشم) در حقیقت انسانی که هم و غم او خوردن و آشامیدن و لذایذ دنیا است را به مثابه چهارپایی تشبیه می‌کند که چنان سرگرم چریدن علوفه است که از آنچه بر سر او خواهد آمد غافل شده است. لیکن حضرت در این کلام، هدف از خلقت خود و انسان را بالاتر از آن می‌داند که شبیه بهایم تمام هم و غم او خوردن و لذایذ دنیا باشد و از آخرت خود غافل شود. بنابراین مشابهت میان هدف

خلقت انسان با هدف خلقت بهائم در این تشبیه، نفی شده است. به این معنی که هدف از خلقت من مانند هدف از خلقت بهائم نیست. و این که جمله را به خود نسبت داده و فرموده است: (من خلق نشده‌ام تا مانند بهایم به خوردن طیبات مشغول باشم) از باب "ایاک اعنی و اسمعی یا جاره" است.

«وَمَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَىٰ هِمَّتِهِ كَالْآخِرِ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَىٰ سُهُمَّتِهِ»
(حکمت ۳۷۰)

فریفته ای که از دنیا به بالاترین مقصود نایل گردیده چون کسی نیست که از آخرت به کمترین نصیب رسیده..

در این فراز دو شخص موفق به هم تشبیه شده‌اند. فرد نخست بالاترین موفقیت در دنیا را بدست آورده و بدان مغرور شده است. و فرد دوم در بدست آوردن پایین‌ترین موهبت آخرت موفق بوده است. با این وجود موفقیت شخص اول در بالاترین مرتبه خود به پایین‌ترین مرحله از موفقیت فرد دوم نمی‌رسد. (نفی مقام و رتبه)

وجه سوم: اثبات اصل تشبیه و نفی حقیقت یا آثار و لوازم از آن.

در این نوع از تشبیه منفی، ظاهر تشبیه در کلام، مثبت است. اما در درون و نهان خود، نوعی نفی و سلب تشبیه وجود دارد. به عنوان مثال:

«يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولَ رَبَّاتِ الْجِجَالِ» (خطبه: ۲۷) ای مرد نمایانی که مرد نیستید، وای کسانی که عقل شما مانند عقل بچه‌ها و زنهای تازه به حجله رفته است.

در این فراز امام علیه السلام مردمان جامعه خویش را شبیه به مردان (در ظاهر ویژگی‌های مردان) خطاب کرده است. که جمله تشبیهی مثبت است. لکن بدیهی است زمانی که شخصی که در ظاهر و حقیقت خلقت و آفرینش خود در زمره مردان قلمداد می‌شود را با عنوان "شبیه به مرد" خطاب کنیم، در پس این تشبیه او را یا حقیقتاً از زمره مردان خارج دانسته و یا برخی آثار، لوازم و یا خصوصیات رئیسه مردانگی را از او نفی کرده‌ایم. در این تشبیه نیز در ظاهر امر، مردمان جامعه عصر حضرت امیر (ع) در زمره مردان هستند، از این رو انتظار از ایشان ثبات

اندیشه و قدم و مقاومت و یاری رهبرشان است به گونه‌ای که بتوان در سختی‌ها بر آنها اعتماد نمود. در حالی که چنین انتظاری از این مردان برآورده نمی‌شود، همان‌گونه که از کودکان و دوشیزگان پا در حجله چنین انتظاری نمی‌رود. از این‌رو مولای متقیان ایشان را در ظاهر شبیه مرد ولی در واقع و صفات اصلی بدون شباهت و فاقد صفات و خصوصیات مردانگی، شبیه کودکان و دوشیزگان حجله‌نشین معرفی می‌کند.

ب) تقسیم به اعتبار شیوه نفی در جمله

تقسیم دیگری که می‌توان نسبت به تشبیه منفی در نهج البلاغه انجام داد، با توجه به شیوه بیان حضرت امیر علیه السلام نسبت به نفی در جمله است. و آن بر دو قسم است. نوع اول: نفی مصرّح؛ که نفی تشبیه در قالب جملات منفی با یکی از ادوات نفی، ذکر می‌شود. چون: «لا میراثَ کَالآدِبِ»

نوع دوم: نفی ضمنی؛ که در ظاهر جمله هیچ‌گونه تشبیه و یا تشبیه منفی وجود ندارد، اما مفهوم آن افاده تشبیه منفی می‌کند. به عنوان مثال:

«أَيُّنَ الْمَانِعِ لِلذَّمَارِ وَالْعَائِرِ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ مِنْ أَهْلِ الْحِفَاطِ الْعَارِ وَرَاءَكُمْ وَ الْجِنَّةِ أَمَامَكُمْ.» (خطبه: ۱۷۱)

کجا است جلوگیری از دشمن برای حفظ آنچه بر مردم لازم است، و کجا است غیرتمند هنگام سختی‌ها که اهل خود را رعایت بنماید (اگر از جنگ رو بگردانید ننگ در پشت سر شما است (هر که بشنود شما را سرزنش خواهد نمود) و (اگر در راه خدا با دشمنان دین جهاد کنید) بهشت پیش روی شما است (جایگاه شما در بهشت جاوید است).

به نظر می‌رسد استفهام در این جمله حقیقی نباشد. (هاشمی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۵) بلکه خطاب به مردم و یا به غرض تشویق بر جهاد و یا به غرض استبعاد برای بیان این نکته است که مخاطبانی که پشت به جهاد نمایند، مانند افراد نامبرده دارای چنین صفات والایی نیستند. بنابراین تعبیر، گرچه در ظاهر عبارت هیچ‌گونه تشبیه منفی دیده نمی‌شود، اما مفهوم جمله با توجه به سایرقراین، مفید تشبیه منفی است میان مردم جهاد گریز جامعه حضرت امیر (ع) با

افرادی که دارای چنان صفات و روحیات والایی هستند.

«أَيُّنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ أَيُّنَ عَمَّارٌ وَ أَيُّنَ ابْنُ التَّيْهَانِ وَ أَيُّنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيُّنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَيْيَةِ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ» (خطبه: ۱۸۲)

کجايند برادران من که در راه حق سوار شده و براستی و درستی (عمر بپایان رساننده) گذشتند، کجا است عمار (ابن یاسر که در سنّ بیش از نود سال در صفین شهید شد) و کجا است (ابو الهیثم مالک) ابن تیهان، و کجا است ذو الشّهادتین (ابو عماره خزیمه ابن ثابت الأنصاری) و کجايند همانندان ایشان (ابن بدیل و هاشم ابن عتبّه و غیر آنها) از برادران (همکیشان) آنان که (همگی در جنگ صفین کشته شدند، و) با هم بر مرگ (کشته شدن در راه حق) پیمان بستند، و سرهاشان (بعد از کشته شدن) بسوی معصیت کاران (معاویه و پیروانش) فرستاده شد.

در این فراز نیز به نظر می‌رسد سوال و استفهام حقیقی نیست، بلکه بخاطر تحریک و ایجاد انگیزه و یا استبعاد یافتن چنین افرادی با این ویژگی‌ها در میان مخاطبان صادر شده است و مفهوم جمله اینست که در میان مخاطبان کسی که مانند و نظیر این افراد دارای چنین صفاتی باشند، یافت نمی‌شود و جمله بعدی حضرت وجه عدم تشابه آنها را بیان می‌کند و می‌فرماید: «أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْقَرْضَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَاؤُا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ دُعُوا لِلْجِهَادِ...» دردا و دریغا بر برادران (همکیشان) من که قرآن را قرائت نموده آنرا استوار دانستند (محترم شمردند) و در آنچه واجب بود اندیشه نموده آنرا بر پا داشتند (طبق آن عمل کردند) و سنّت را زنده کرده بدعت را از بین بردند، بجهاد که خوانده شدند (آنرا) پذیرفتند، و به پیشوا اعتماد داشته از او پیروی نمودند. بنابراین گرچه ظاهر جمله سوالی است، اما مفهوم جمله با توجه به سایر قراین، مفید تشبیه منفی است.

نتیجه گیری

از بررسی‌های به عمل آمده در موارد مختلف تشبیه‌های منفی در نهج البلاغه، نتایجی بدست آمده است که عبارتند از:

۱- نام‌برداری تشبیه منفی در شیوه نخست و مرسوم تفسیر از تشبیه منفی در علوم بلاغی، با نوعی از تسامح و تساهل همراه است، چرا که بدون هیچ توجّهی به نفی در جمله، "مشبّه" و "مشبّه‌به" و "وجه شبه" تعیین کرده‌اند، همان‌گونه که در «لا میراثَ کَالْأَدبِ» "میراث" را مشبّه و "ادب" را مشبّه به و "سودمندی" و نافع بودن برای وارث را وجه شبه و مشترک در هردو قلمداد نموده‌اند. در حالی که جمله بیان‌گر اینست که هیچ میراثی شبیه ادب نیست.

۲- شیوه دوم تفسیر تشبیه منفی، که از نویسنده مقاله است، بهتر و زیباتر در علم بلاغت به نظر می‌رسد. چرا که در این تحلیل، ابتدا در ذهن مخاطب اصل تشبیه به صورت ضمنی شکل گرفته هرچند ظاهر کلام از صورتهای معروف تشبیه نیست. از این رو نیاز به تسامح و تساهل در عنوان تشبیه دادن به چنین مواردی نیست و آنچه که در چنین تشبیهاتی نفی می‌شود (با توجه به غرض متکلم از نفی مشابهت)، صورتهای مختلفی می‌تواند داشته باشد. نوع اول: نفی صحّت اساس تشبیه و مقایسه. نوع دوم: پذیرش اصل مشابهت و نفی تساوی در میزان، مقدار و یا برخی صفات و کیفیات. نوع سوم: اثبات اصل تشبیه و نفی حقیقت یا آثار و لوازم از آن.

۳- با توجه به شیوه بیان نفی در تشبیه منفی می‌توان آنها را بر دو گونه برشمرد: نوع اول: نفی مصرّح، که در آن تشبیه در قالب یکی از جملات منفی با ادوات نفی صورت گرفته است. نوع دوم: نفی ضمنی، که در ظاهر جمله هیچ‌گونه تشبیه و یا تشبیه منفی وجود ندارد، اما مفهوم آن افاده تشبیه منفی می‌کند.

کتاب‌نامه

- نهج البلاغه ترجمه شهیدی
۱. ابن درید، أبو بکر محمد بن الحسن. جمهرة اللغة. محقق: رمزی منیر بعلبکی. بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۸۷.
 ۲. ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی. لسان العرب. بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴ ق.
 ۳. تفتازانی، سعد الدین. مختصر المعانی. قم: انتشارات مصطفوی، ۱۳۶۰ ش.
 ۴. جوادی آملی، عبدالله. کرامت در قرآن. تهران: رجا، ۱۳۶۹ ش.
 ۵. حازم علی و مصطفی امین. البلاغه الواضحه. تهران: موسسه الصادق (ع)، ۱۳۸۴.
 ۶. خاقانی، محمد. جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه. تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۹۰.
 ۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، با تفسیر لغوی و ادبی قرآن. مترجم: غلامرضا خسروی حسینی. تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۶۱.
 ۸. زبیدی، محمد بن محمد. تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار مکتبه الحیاة، ۱۳۰۶.
 ۹. طباطبائی، محمدحسین. تفسیر المیزان. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق.
 ۱۰. طریحی، فخرالدین. مجمع البحرین. محقق: سید احمد الحسینی. تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۶۲.
 ۱۱. فایز، قاسم و همکاران. علوم بلاغت در نهج البلاغه. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۰.
 ۱۲. فراهیدی، خلیل بن احمد. العین. قم: هجرت، ۱۴۱۰ ق.
 ۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب. کافی. قم: دارالحدیث، ۱۳۸۷.
 ۱۴. هاشمی، احمد. جواهر البلاغه. مترجم: حسن عرفان. قم: بلاغت، ۱۳۸۳.